

جنبش کساحین و اهل الکلاء^۱

بررسی جنبش اجتماعی بردگان، زنگیان و موالی بصره
در عهد خلافت عبدالملک بن مروان

روح الله بهرامی*

چکیده

تاریخ اقلیت‌های قومی و اجتماعی تابع خلافت اسلامی، از مباحثی است که تاریخ‌نگاران مسلمان بدان کمتر پرداخته‌اند. این بخش از زندگی و خواسته‌های اجتماعی با توجه به رویکرد عربان به تاریخ‌نگاری اخباری، سیاسی و قبیله‌ای در تاریخ اسلام به‌ویژه در عهد امویان، در منابع تاریخ‌نگاری سده‌های نخستین بازتاب چندانی نداشته و این کمبود به دشوار شدن کار مورخان و علاقه‌مندان پژوهش‌های تاریخی - اجتماعی درباره بررسی و چگونگی پیدایی چنین جنبش‌هایی، انجامیده است.

جنبش «کساحین»، «اهل الکلاء» و بردگان، زنگیان و موالی جنوب عراق در عهد خلافت عبدالملک بن مروان، از این دست جنبش‌های اجتماعی به شمار می‌رود که در ماجرای روی داده‌ها و جنگ‌های داخلی مسلمانان در آن زمان فراموش شده و در تاریخ‌نگاری اسلامی بازتاب فراوانی نداشته است. این مقاله ضمن بررسی اوضاع سیاسی - اجتماعی دوره یاد شده برآنست تا جنبشی را که اقلیت‌های اجتماعی بردگان، جمعیت زنگیان و سیاه‌پوستان کرانه‌های رودخانه‌های بصره و برخی از موالی عراق به راه انداختند بشناساند. بررسی گستره جغرافیای سیاسی، همچنین چگونگی ظهور و زمینه‌های، اجتماعی، اقتصادی و نحوه ی سرکوب این حرکت بوسیله حجاج بن یوسف ثقفی و ماهیت اجتماعی، چستی و پی‌آمدهای این جنبش نیز در این جستار پاسخ می‌یابد.

کلیدواژگان

امویان، زبیریان، عبدالملک مروان، حجاج بن یوسف ثقفی، عراق، بصره، کساحین، اهل الکلاء، زنگیان، بردگان، موالی.

۱. تاریخ دریافت: ۹۱/۱۲/۲ تاریخ پذیرش: ۹۲/۸/۱۵.

* استادیار دانشگاه رازی، گروه تاریخ، کرمانشاه، ایران. bahrami2009@gmail.com

طرح مسأله

حرکتی اجتماعی که برخی از منابع تاریخ اسلام آن را با نام‌های شیر زنجی، کساحین، اهل الکلاء یاد کرده‌اند، از جنبش‌های اجتماعی در عصر جنگ‌های داخلی مسلمانان پس از مرگ یزید بن معاویه است. بی‌سامانی‌های برآمده از انتقال خلافت از سفیانیان به مروانیان، موجب گسیختگی سیاسی - نظامی در قلمروهای خلافت امویان شد و مدعیان فراوانی سر برآوردند که هر یک درباره خلافت جهان اسلام دعوی داشت (یعقوبی، ۱۴۱۳: ۲/ ۱۸۱ - ۱۸۰؛ ابن الططقی، ۱۹۹۹: ۱۲۲؛ العصفری، ۱۴۱۴: ۲۰۲). منازعه و درگیری‌های چند قطب مدعی قدرت (شیعیان، خوارج، زبیریان و امویان) به پیدایی روی‌دادها و انقلاب‌های گسترده در انجامید. برجسته‌ترین کانون‌های سیاسی، نظامی و عقیدتی این انقلاب‌ها، کوفه و بصره بودند. شیعیان بر کوفه و زبیریان و خوارج بر بصره چیره شدند و دعوی‌های سیاسی آنان به منازعات خونین میان قطب‌های مدعی خلافت انجامید.

اقلیت‌های اجتماعی و جماعت‌های غیر عرب ساکن در سرزمین‌های عراق، در چنین اوضاعی در سودای رهایی از وضع موجود، به میدان مبارزه آمدند. این اجتماعات بیشتر از بردگان و موالی غیر عرب ساکن در عراق شکل گرفته بودند؛ یعنی اقوام ایرانی، نبطی، سیاهان زنگی و هندیهای و برخی از دیگر اقلیت‌های اجتماعی که از زمان فتوحات نخستین تا روزگار مروانیان در این نواحی استقرار یافته بودند.

نخستین تجربه در این زمینه، در قالب جنبش مختار به پشتوانه چماعتی از موالی ایرانی تحقق یافت. گرایش فراوان مختار بن ابی‌عبید ثقفی به استفاده از قدرت اجتماعی موالی ایرانی، ناخرسندی‌های اجتماعی - اقتصادی آنان از چیرگی اشرافیت قبیله‌ای عرب، موالی ایرانی را به حمایت از جنبش مختار کشاند و به تحقق تجربه مشارکت این گونه از اقوام در کارهای سیاسی - نظامی کوفه، انجامید (دینوری، ۱۴۰۷: ۹۲-۲۹۶؛ طبری، ۱۴۲۴: ۱۱۲۹/۳، ۱۱۳۴-۱۱۴۸). اشرافیت عربی در عهد معاویه بن ابوسفیان، رنگ و بویی شامی و عراقی یافته بود. باری، حضور موالی غیر عرب در جنبش مختار با شمشیر زبیریان به خون نشست، اما امید به جنبش و مبارزه در گروه‌های غیر عرب پیدا شد. جنبش مختار راهی را پیش نهاد که گام زدن در آن، در سرنوشت و سرشت

سیاسی روی داده‌های بعدی تأثیر گذارد؛ روی دادهایی که در قالب مشارکت و مبارزه اقوام و گروه‌های غیر عرب در جنبش‌های سیاسی و اجتماعی در برابر امویان، رخ می‌نمود. بی‌گمان، اخبار گسترده حضور موالی در جنبش مختار، در سراسر عراق پیچیده بود و اقلیت‌های اجتماعی مستضعف (بردگان، سیاه‌پوستان، گروه‌های مطرود اجتماعی غیر عرب ساکن در نواحی جنوب ایران، عراق و کرانه‌های فرات و دجله)، آن خبرها را شنیده بودند و بنابراین، جسارت و جرأت آنان برای ایستادگی در برابر عوامل و نیروهای حکومتی عربان کوفه و بصره، فزونی یافته بود؛ چنان‌که پس از درگیری‌های زبیریان و امویان در عراق، اوضاع اجتماعی و سیاسی برای بردگان، سیاهان و اقلیت‌های ساکن کرانه‌های فرات، بسیار سخت شد. آنان برای رهایی از وضع بی‌سامان اقتصادی و زیستی خود در بصره و کرانه‌های فرات، روستاها و بازارهای پیرامون آن‌جا، به نهب و غارت پرداختند و سرانجام کارشان به جنبشی اجتماعی بدل شد که سازمانی نظامی و سیاسی پیدا کرد و نزدیک چهار سال عربان بصره و حاکمان عراق را به خود سرگرم کرد. این جستار با بررسی زمینه‌های زیستی و جغرافیایی اقلیت‌های اجتماعی بردگان خانگی و کارگران ساکن پیرامون رودخانه‌ها، نزارها و کرانه‌های فرات بصره، چگونگی ظهور و شکست و سرکوب این جنبش اجتماعی را پاسخ می‌گوید.

جغرافیای جنبش

تبیین اوضاع محیطی، ویژگی‌ها و وضع جغرافیایی و زیستی جنبش، در فهم علل و عوامل اقتصادی و اجتماعی آن بسیار مؤثر است. جغرافیا همواره عاملی تعیین‌کننده در حیات تاریخی اجتماعات انسانی به شمار می‌رود؛ چنان‌که جنبش جاروکشان، بردگان و زنگیان عراق در میانه نبردهای زبیریان و امویان برای چیرگی بر عراق شکل گرفت و در عهد امارت حجاج بن یوسف ثقفی بر عراق، در بصره و کرانه‌های فرات به اوج رسید. بنابراین، توجه به این محیط جغرافیایی و زمینه‌هایی که این محیط برای جنبش فراهم آورد، بسی مهم می‌نماید.

بر پایه گزارش‌های منابع تاریخی و جغرافیایی، مرکز سیاسی این جنبش، جنوب عراق و حواشی شهرها، بازارها و کرانه‌های فرات بوده است. بصره، کرانه فرات، اُبله،

طفوف، الکلاء، زط، آجام و دورق، از مهمترین نواحی جغرافیایی جنبش به شمار می‌رفتند. این حرکت ازسواحل فرات بصره آغاز شد، اما کم‌کم گسترش یافت و از بصره و محله حفاظت از کشتی‌های (سُفُن) باری در کرانه فرات فراتر رفت و به مناطقی بیرون بصره رسید و با واکنش‌های نظامی کارگزاران حکومتی، به نواحی اُبله، بطایح، آجام، طفوف و دورق که، تا خوزستان (بسیار دورتر از بصره) دامن گسترد.

پیدایی ریشه‌های این جنبش در جغرافیای مذکور، به شیوه استقرار این گروه‌های اجتماعی غیر عرب و وضع زیستی و جایگاه اجتماعی و اقتصادی آنان در میان مسلمانان و گروه‌های فرادست عرب در این نواحی مرتبط است. بصره درآغاز اردوگاهی جنگی بود که به فرمان عمر به سرپرستی عتبه بن غزوان بنیاد یافت (البلاذری، ۱۴۱۲: ۳۹۴-۳۹۳؛ اصطخری، ۱۳۶۸: ۸۲)؛ سپس عربان خانه‌هایی از نی و برگ درختان ساختند و بعدها آنها را به خانه‌های گلی و خشتی بدل کردند (البلاذری، ۱۴۱۲: ۳۹۳). بیست سال پس از این، بصره به بندرگاه و مرکز مهم تجاری و سیاسی عراق بدل گشت و در دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی و اقتصادی عراق و بخش‌های مرکزی، جنوبی و شرقی خلافت تأثیر گذارد. ساکنان بصره بیشتر از طوایف عرب مضر و ربیعه بودند. با توسعه فتوحات و اجتماعات، اقلیت‌های ایرانی، سندی و هندی و شماری از اسیران آسیای میانه در آن‌جا ساکن شدند و جمعیت بصره از مردمان عرب و غیر عرب شکل گرفت (ابراهیم حسن، ۱۳۷۶: ۴۷۶). این شهر در مسیر تلاقی دجله و فرات جای داشت و نهرهای فراوانی در خاور و باختر از آنها جاری بودند و زمین‌های بطائح که از زمان قباد ساسانی در این مکان شکل گرفت، پیرامون آنها قرار داشت (الحموی الرومی، ۱۴۱۶: ۳۴۰/۲) بصره بر اثر اهمیتش در مسیر راه خوزستان، پارس، مناطق جنوبی و مرکزی ایران، پایتختی مهم نزد عربان به شمار می‌رفت و افزون بر این، بعدها در تجارت آبی عراق از دهانه شط العرب تا بغداد بسی تأثیرگذار بود (لسترنج، ۱۳۷۷: ۴۷-۴۹). گسترش فتوحات، سکونت قبایل عرب، قرار گرفتن در ملتقای دجله و فرات و وجود نهرهای فراوان در بالا و پایین و زمین‌های بطایح، بر اهمیت کشاورزیو تجاری بصره افزود.

ایجاد دارالاماره بصره، به جذب گروه‌های اجتماعی غیر عرب و تجمع آنان با عنوان

«خادمان اعراب» انجامید. اربابان عرب این خادمان هر روز بیشتر از آنان بهره‌کشی می‌کردند. نواحی کلاء بصره واقع در کرانه‌های فرات، از مکان‌هایی به شمار می‌رفت که در جنبش یاد شده مؤثر بوده بود (الحموی الرومی، ۱۴۱۶: ۱۴۲/۴؛ البغدادی، ۱۴۱۲: ۳/۱۱۷۳). گمان می‌رود «کلاء» به معنای مکان‌های ساحلی بوده باشد که کشتی‌ها و قایق‌های تجاری در آن‌جا پهلوی می‌گرفتند تا هنگام وزش طوفان و خطر، محفوظ بمانند. هنگام تخلیه بارها افرادی موظف بودند در این کلاءها به نگهبانی از قایق‌های باری و کشتی‌های تجاری بپردازند (الحموی الرومی، ۱۴۱۶: ۱۴۲/۴). جاحظ از بازاری پیرامون بصره به نام بازار «الکلاء» یاد کرده (الجاحظ، ۱۴۱۸: ۴۹/۲) که به گمان قوی در همان کرانه‌های بصره قرار داشته و بغدادی آن را محله‌ای مشهور و بازاری از بازارهای معروف بصره خوانده است (البغدادی، ۱۴۱۲: ۱۱۷۳/۳). این کلاءها جاهای مناسبی برای حضور کارگران، باربران، نگهبانان و محافظان کشتی‌ها (اهل الکلاء؛ یعنی ساکنان این مکان‌ها، ساحل‌ها و بازارهای ساحلی) بودند. اهل الکلاء که به کارهای خدماتی و باربری می‌پرداختند تبعاً در چنین شرایط زیستی در این نواحی رنج می‌برده‌اند.

ابله شهرکی کهن بر دهانه دجله نزدیک بصره و در زاویه خلیجی بالای مصب نهر ابله قرار داشته و در روزگار فتوحات عمر، از اسلحه‌خانه‌های ساسانیان بوده است (لسترنج، ۱۳۷۷: ۴۸). این شهر از عهد قدیم، محل پر رونقی بود که کشتزارها و نخلستان‌های گسترده‌ای داشت (اصطخری، ۱۳۶۸: ۸۲)؛ چنان‌که عربان و جغرافی‌دانان، این شهرها را از بهشت‌های (جنات) دنیا به شمار آورده‌اند (الحموی الرومی، ۱۴۱۶: ۱/۷۱-۷۲) کشتی‌ها و کاروان‌های تجاری فراوانی نزدیک آنها میان خوزستان، جنوب ایران و بصره حرکت می‌کردند. بنابراین، سرزمین و جغرافیای بصره و ابله، از زمین‌های حاصل‌خیز و پر رفت و آمد به شمار می‌رفت و زمینه نیکویی برای کشاورزی، باغداری، بازرگانی و کشتی‌رانی بود و باغستان‌ها، کشت‌گاه‌ها و بندرگاه‌های بسیاری داشت (لسترنج، ۱۳۷۷: ۵۱-۵۰) و بسیاری از خادمان و موالی و کارگران غیر عرب در این شهرک فعالیت داشته‌اند.

طفوف، زط و آجام، از دیگر خاستگاه‌های جنبش یاد شده بودند. طف سرزمین و ساحل خشک نزدیک به آب یا سرزمین برآمده‌ای میان آب‌هاست. زط نامی برآمده از

شاکن شدن قومی به نام جَت‌ها یا زُط‌ها در آن مکان‌ها، بود که درباره جای‌های گوناگونی به کار می‌رفت. رستاق زط در خوزستان و نه‌ری منسوب به همین قوم نزدیک به بصره به نام نه‌ر زط، از این دست جای‌ها بودند. پراکندگی قوم زط در جنوب عراق به‌ویژه پیرامون بصره و سکونتشان در نزارها، بیشه‌زارهای پیرامون بصره و مُلتقای فرات و دجله موجب شد که زُط‌های این مکان‌ها، «زُط الآجام» بخوانند (الجاحظ، ۱۴۱۸: ۹۴/۱). «أَجَمَة» نیز به معنی بیشه‌ای است که در آن نی می‌روید و جمع آن آجام است. هم‌چنین در معنای درختچه‌ها خاردار و درختان پیچیده به یک‌دیگر که در این مناطق می‌رویده به کار می‌رفته است (الحموی الرومی، ۱۴۱۶: ۱/ ۹۱، ۵۲؛ البغدادی، ۱۴۱۲: ۳۲/ ۱). دورق نیز نام مکان و رودخانه‌ای در خوزستان بود که سپاه حجاج جنبش را آخرین بار در آن‌جا سرکوب کرد. دردورق یا دورقستان، شهری کهن از عهد قباد ساسانی بوده است. مردمان کرانه‌های رودخانه‌ای دورق، به صید ماهی می‌پرداختند (الحموی الرومی، ۱۴۱۶: ۳۲۲-۳۲۱؛ الحموی الرومی، ۱۳۶۲: ۸۷-۸۸؛ ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۲۱۹؛ البروسی، ۲۰۰۸: ۳۳۵-۳۴۸). گروه‌های از زط‌ها و زنگیان در دورق کنار سواحل و نزارهایش نیز می‌زیستند.

بنابراین، بطور کلی جنوب عراق و بصره از مکان‌ها و نواحی جغرافیایی سیاسی جنبش اهل الکلاء، کساحین، بردگان و زنگیان بود اوضاع آب و هوایی خاص، زمین‌های آماده و رودخانه‌های درخور ماهی‌گیری، کشاورزی و دیگر کارهای اقتصادی و تجاری پر رونقی داشته است. از این‌رو، اشرافیت قبیله‌ای عرب همواره برای چیرگی بر این نواحی و بهره‌مندی از مداخل و نیروهای انسانی خادم، می‌کوشیدند و آرام‌آرام طی نیم قرن از حضور مسلمانان، اعراب نیروهای اجتماعی خود را در این مناطق ساکن می‌کردند و به جذب اقلیت‌های نژادی و قومی غیرعرب، بردگان، موالی و سیاهان می‌پرداختند. لذا خاستگاه جغرافیایی جنبش، عموماً جایگاه و محل استقرار گروه‌ها و اقلیت‌های اجتماعی غیر عربی بود که اشراف و بزرگان عرب، سخت از آنان بهره‌کشی و بر آنان ستم می‌کردند. این گروه‌ها بیشتر در ساحل‌ها به ماهی‌گیری، کشاورزی می‌پرداختند و یا به بارکشی در بازارهای تجاری پیرامون این نواحی یا جاروکشی و دیگر پیشه‌های پست خدمت‌کارانه در منازل اشراف، سرگرم بودند. این وضع به فراهم آمدن

بستری اجتماعی برای آشکار شدن ناخرسندی‌های اجتماعی و پیدایی جنبش در آن جغرافیا انجامید است.

امارت زبیریان و پیدایی جنبش کساحین و اهل الکلاء بصره

نخستین مرحله جنبش اهل الکلاء و بردگان، هنگامه اوضاع بی‌سامان بصره در دوره امارت زبیریان و ولایت‌مداری مصعب بن‌زبیر بر عراق، در کرانه‌های فرات روی داد. بردگان، زنگیان و بارکشان کلاء هنگامه ناآرامی‌های سیاسی - اجتماعی برآمده از تصادمات قبیله‌ای و منازعات سیاسی مروانیان، شیعیان، زبیریان و خوارج، فرصت را مغتنم شمردند و به آشوب و شورش در بصره دست زدند. اوضاع بی‌سامان اجتماعی اقلیت‌های نژادی زنگیان، زطیان، بردگان، موالی و خدمت‌گزاران خانگی مردم بصره، آنان را بدین واداشت که با استفاده از وضع پیش آمده، برای بهبود اوضاع زندگی خود به کاری دست بزنند. به گزارش منابع تاریخی، کوشش‌های آنان در آغاز سامان‌مند نبود و به انگیزه‌های خاصی مانند مقابله با عربان و ساکنان بصره صورت نمی‌گرفت، بلکه بی‌هدف و تنها برای رسیدن به نیازهای نخستین در قالب دست‌برد و غارت رخ می‌داد (البلاذری، بی‌تا: ۲۹۹/۷؛ نویری، ۱۳۶۴: ۱۷۹/۶).

بصره اواخر دوره فرمانروایی مصعب بن‌زبیر، به جنگ‌های داخلی مروانیان و زبیریان درگیر بود و عبدالملک با مصعب در شمال عراق در برابر یک‌دیگر صف‌آرایی کرده بودند. زبیریان بر اثر رویارویی با امویان و دیگر مشکلاتشان در عراق، به آشوب‌های ابتدایی بردگان و زنگی‌های کرانه‌های بصره اعتنایی نمی‌کردند. گویی کارهای نخستین آنان نیز به اندازه‌ای مهم نمی‌نمود تا مصعب یا زبیریان بصره به تنبیه و سرکوبشان پردازند. شورش آنان در برابر گرفتاری بزرگ زبیریان برای حفظ مسند خلافت، کوچک می‌نمود. بلاذری به نقل از روح بن‌عبدالمؤمن مقرر از علی بن‌نصیر جهضمی و او از جریر بن‌حازم، به تجمعات پراکنده زنگیان و بردگان کرانه‌های فرات بصره اشاره کرده است: «تجمع الزنج بفرات البصره فی آخر ایام مصعب بن‌زبیر» (البلاذری، بی‌تا: ۱۹۹/۷).

با استناد به منابع، این تجمعات سامان‌مند نبودند و به قصد درگیری و مبارزه با

حاکمان و امیران بصره صورت نمی‌گرفتند. این تجمعات کوچک به انگیزه تأمین نیازهای روزانه و «قوت لایموت» گروه‌ها و اقلیت‌های نژادی غیر عرب ساکن کرانه‌های فرات بصره صورت می‌گرفت که در اوضاع بسیا ناگواری به سر می‌بردند. آنان ناگزیر بودند که از این طریق نیازهای نخستین خود را برآورند.

رویدادهای پس از مرگ یزید در عراق، جنگ‌ها، جدال‌ها و لشکرکشی‌ها، به اوضاع بدتری از منظر اجتماعی - اقتصادی برای بیشتر مردم انجامید و بی‌گمان وضع بردگان، سیاهان زنگی و اقلیت‌های نژادی غیرعرب جنوب عراق از این روی‌دادهای متأثر بود. به گزارش منابع، نخست شمار شورشیان فراوان نبود (البلاذری، بی‌تا: ۲۹۹/۷؛ ابن الاثیر، ۱۴۱۸: ۱۴۷/۴). پراکندگی این گروه‌ها، تنها موجب دست‌بردهای خرد آنان به باغ‌ها و مزارع، مواد غذایی، کاروان‌ها، بازارها و برخی از مکان‌ها و اموال منجر شد. چنین تجمعات و دستبردهای غارت‌گرانه، با توجه به بی‌سامانی‌های برآمده از جنگ‌های داخلی مسلمانان و اوضاع بد عراق و بصره، عادی می‌نمود. بنابراین، نه زیبریان و نه مردم بصره، در مراحل نخستین پیدایی این تحرکات، به واکنشی ویژه و به چاره‌اندیشی کافی برای رویارویی با این کارهای غارت‌گرانه، نپرداختند. همین انفعال، بر جسارت و تجری اهل الکلاء افزود. البته نیازمندی و گرسنگی این گروه‌ها در آن اوضاع، در غارت‌گری‌هایشان بسیار مؤثر بود؛ زیرا آنان در این زمان تنها به خوردن و بردن میوه‌ها و حاصل مزارع و باغ‌ها و دست‌بردهای کوچک به اموال مردم شهر می‌پرداختند، اما دامنه کارهایشان هر روز فزونی می‌گرفت؛ چنان‌که پایان دوره امارت مصعب بن‌زیبر پس از پیروزی امویان بر مصعب و چیرگی آنان بر عراق، بسی گسترش یافت.

چیرگی امویان بر عراق و گسترش جنبش کساحین و اهل الکلاء

پس از شکست خوردن زیبریان، امویان بر عراق چیره شدند و حرکت اجتماعی کساحین و اهل الکلاء بصره به مرحله جدیدی رسید. آنان اوضاع موجود را برای برآوردن نیازهای روزانه خود مناسب می‌دیدند و کارهایشان را گسترش دادند و به رفتارهای بسیار جسورانه‌تری دست زدند؛ یعنی با غارت اموال عمومی و اخلال در کارها و اوضاع اقتصادی - معیشتی مردم بصره، اشراف عرب شهر را نگران کردند.

عبدالملک در این زمان هنوز به ماجرای عبدالله بن‌زبیر در مکه گرفتار بود و به حضور حجاج بن‌یوسف ثقفی فرمانده نظامی و برجسته‌اش در مکه برای پایان دادن به کار ابن‌زبیر نیاز داشت. بنابراین، کسی را از اعضای خانواده‌اش؛ یعنی بشر بن‌مروان را به امارت عراقین (کوفه و بصره) برگزید. او دو سال پس از پیروزی عبدالملک بن‌مروان بر مصعب بن‌زبیر تا چیرگی کامل بر مکه، فرمان‌روای عراق بود. هم‌زمان خالد بن‌عبدالله بن‌اسید به فرمان عبدالملک بن‌مروان فرمان‌روای بصره شد (البلاذری، بی‌تا: ۲۹۹/۷؛ المسعودی، بی‌تا: ۱۳۱/۳؛ ابن‌اعثم، ۱۴۰۶: ۴۰۶/۶-۴۰۵). خالد هنگام امارت زبیریان بر بصره، بصورت پنهانی با امویان مرتبط بود و حتی رهبری شورش را بر ضد زبیریان در دوره امارت مصعب بر بصره به عهده گرفت که ناکام ماند. عبدالملک مروان او را به پاس خدمات پیشینش به امیری و فرمان‌داری بصره گمارد. مردم بصره پس از گزینش حاکم جدید اموی که با کشته شدن مصعب بن‌زبیر و پیروزی عبدالملک بن‌مروان بر عراقین به بصره رفته بود، بی‌درنگ از فرمان‌روای جدید درخواست کردند که به اوضاع بی‌سامان برآمده از شورش بردگان، سیاهان و اهل الکلاء بصره پایان داده شود.

خالد در بصره به مشکلاتی مانند افزایش ناآرامی‌ها، تحرکات خوارج و گسترش شورش‌های غارت‌گرانه اهل الکلاء، بردگان و زنگیان دچار بود. بنابراین، نخستین درخواست مردم بصره از خالد، تأمین امنیت شهرشان بود که بردگان آنان را از میان برده بودند. البته این تحرکات هنوز هم شکل مشخص و منسجمی نداشتند، بلکه حرکت‌های بی‌برنامه‌ای به شمار می‌رفتند. بنابراین، حرکت‌های آنان را تا این زمان نمی‌توان جنبشی سازمان‌یافته برای رسیدن به هدفی ویژه برشمرد، بلکه هدف اصلی شورشیان دستیابی به نیازهای نخستین روزانه بود.

خالد بن‌عبدالله بن‌اسید در برابر درخواست مردم بصره سپاهی را فراهم آورد و برای مقابله با شورشیان آماده شد. سپاه خالد بن‌عبدالله با یورش‌های بسیار، زنگیان، بردگان و شورشیان غارت‌گر را تا زمان اندکی پراکنده و سرکوب کرد و شماری را از آنان، به اسیری گرفت. او اسیرانی را نزد فرمان‌روا برد و او فرمان داد برای ایجاد رعب و وحشت و تنبیه دیگر شورشیان و غارت‌گران، در منظر مردم به صلیبشان بکشند. دیگر

شورشیان پس از این ماجرا گریختند یا پنهان شدند (البلاذری بی تا: ۲۹۹/۷؛ ابن الاثیر، ۱۴۱۸: ۱۴۷/۴). بنابراین، دومین مرحله حرکت بردگان و ساحل‌نشینان فرات به پایان رسید. پس از سرکوب‌گری‌های خالد بن عبدالله بن اسید تا زمان ورود حجاج بن یوسف ثقفی به عراق و بصره، منابع هیچ گزارشی درباره شورش ساحل‌نشینان فرات بصره، زنگیان و بردگان شورشی و غارت‌گر عرضه نکرده‌اند، اما بر پایه روی‌دادهای بعدی، خالد بن عبدالله نتوانست زمینه را برای چیرگی کامل امویان بر اوضاع واحوال نامطلوب بصره و فرونشاندن شورش فراهم آورد.

ناکامی‌های حجاج بن یوسف و پیروزی‌های اهل کلاء، کساحین و زنگیان بصره

یک دهه بی‌سامانی اوضاع عراق و دست به دست شدن شهرهای مناطق مختلف آن میان مدعیان شیعی، زبیری و اموی، اوضاع عراق را پیچیده کرده بود. سرکوب‌گری‌های خالد بن عبدالله بن اسید درباره اهل الکلاء برای مقابله با تحرکات غارت‌گرانه زنگیان و بردگان شورشی و رعب و وحشت برآمده از این سرکوب‌ها و اعدام شماری از آنان، زمان کوتاهی آتش شورش‌ها را فرونشاند، اما وقوع شورش عبدالله بن جارود و سربازان بصره دوباره اوضاع سیاسی و اجتماعی این شهر را آشفته کردند (الطبری ۱۴۲۴، ۱۱۹۸/۳؛ ابن قتیبه، ۱۴۰۷: ۱۹۰؛ ابن خیاط العصفری، ۲۰۸). این ماجرا موجب شد که اهل الکلاء، زنگیان، بردگان و ساحل‌نشینان فرات دوباره فرصت یابند و جنبش خویش را از سر بگیرند، اما این بار جنبش آنان گسترده‌تر شد و گروه‌های اجتماعی دیگری مانند موالی و غلامان خانگی اشراف و عربان بصره، با آنان همراه شدند (البلاذری، بی تا: ۳۰۰/۷).

مرگ بشر بن مروان حاکم و فرمانروای عراقین موجب شد که عبدالملک پس از فرجام دادن به کار عبدالله بن زبیر و تسلط بر اوضاع مکه، فرمانده و بازوی توانمند نظامی‌اش حجاج بن یوسف ثقفی را برای استوار کردن کامل قدرت امویان در عراق، بدان‌جا بفرستد (ابن خیاط، ۱۴۱۴: ۲۰۸؛ ابن خلکان، بی تا: ۵۰/۲؛ الذهبی، ۱۴۰۵: ۴۵؛ ابن اعثم، ۱۴۰۶: ۴۲۲/۶ و ۴، ۷-۳). حجاج در سال ۷۵ به عراق رفت و در دو کرسی ایالتی آن (کوفه و بصره) خطبه‌های آتشین و تندی خواند که در بردارنده تهدید دشمنان

بنی‌امیه و ناراضیان و مخالفان سیاسی - اجتماعی به تنبیه و تواوان مرگ بود (ابن‌قتیبه دینوری: ۱۴۱۸، ۲۰۵-۲۰۴؛ ابن‌الثیر، ۱۴۱۸: ۴؛ ابن‌عبری، ۱۳۷۷: ۱۵۳-۱۵۲؛ البلخی ۱۴۱۷: ۲۵۸/۲؛ الیعقوبی، ۱۴۱۳: ۱۹۳/۲-۱۹۲). بصره در این زمان به مشکلات بی‌شماری دچار شده و گسترش نا‌آرامی‌ها، شورش خوارج بصره، فرار سربازان مهلب بن ابی‌صفرة با انتشار خبر مرگ بشر بن مروان برادر عبدالملک و حاکم عراقین، بر آشفتگی‌های سیاسی - اجتماعی افزوده بود. حجاج بن یوسف ثقفی در چنین اوضاعی کوشید که با تهدید و سخن‌رانی‌های آتشین و گردآوری سپاه، اوضاع را در بصره آرام کند. بنابراین، به همه نیروهای فراری هشدار داد که اگر برای اجرای وظایف نظامی خود به انگیزه رویارویی با خوارج گرد نیایند، آنان را تنبیه و اموالشان را غارت و دست‌مزد‌های آنان را قطع خواهد کرد (ابن‌قتیبه دینوری، ۱۴۱۸: ۲۶۵-۲۶۷؛ الحجاج حسن، ۱۴۱۴: ۲۹-۳۱؛ العش، ۱۴۰۵: ۲۲۰-۲۲۱). او با این تهدیدات توانست اوضاع را تا اندازه‌ای آرام کند، اما گرد آمدن نیروهای قبیله‌ای و کشمکش درباره میزان عطاء و مقرری سربازان، به شورش فراگیر در «رستقباد» یا روستای قباد بصره انجامید که عبد الله بن جارود از قبیله عبد القیس آن را رهبری می‌کرد (ابن‌اعثم الکوفی، ۱۰۴۶: ۷، ۳-۶؛ الطبری ۱۴۲۴: ۱۱۹۸/۳).

شورش عبدالله بن جارود و سربازانش برای حجاج پذیرفتنی نبود؛ زیرا به حفظ اقتدار کافی برای تسلط بر عراق نیاز داشت. بنابراین، درخواست آنان را درباره برقراری افزایش حقوق و مقرری به اندازه‌ای که در دوره حاکمیت مصعب بن‌زبیر در یافت می‌نمودند، نپذیرفت. او از سویی پذیرش این درخواست را به معنای نرمش در برابر معترضان می‌دانست و از سوی دیگر به صرفه‌جویی و سامان‌دهی اقتصادی برای چیرگی بر امور، بسی نیازمند بود. از این‌رو، درخواست عبدالله بن جارود و شورشیان را رد کرد (دیکسون، ۱۳۸۱: ۲۰۷-۲۰۴). او پس از نبردها و کشمکش‌های پی‌در پی موفق شد با ایجاد اختلاف میان شورشیان، آنان را سرکوب کند. عبدالله بن جارود نیز هنگامه نبرد به قتل رسید (الطبری ۱۴۲۴: ۱۱۹۸/۳). علی‌رغم غلبه حجاج بر شورش ابن جارود، این شورش زمینه‌ای را فراهم آورد که کساحین و اهل الکلاء، بردگان و گروه‌های نژادی غیر عرب خسته از اوضاع بی‌سامان بصره و منازعات درازآهنگ عربان

و فشارهای اقتصادی و معیشتی، دیگر بار تحرکات پیشین خود را دنبال کنند و با استفاده از فرصت برآمده از شورش ابن جارود و سربازان بصره، در سطحی گسترده‌تر و سامان‌مندتر بر حجاج بن یوسف بشورند. گروه‌های اجتماعی ستم‌دیده دیگری نیز در این زمان به زنگیان و بردگان پیوستند. پس در این مرحله حرکت مذکور به شکل جنبشی اجتماعی با ترکیبی متنوع‌تر هماهنگی و یک‌پارچگی بهتری به خود گرفت و هدف و رهبری مشخصی پیدا کرد. بلاذری افزون بر زنگیان و بردگان، از پیوستن گروه‌هایی به نام «بیضان» به جنبش زنگیان یاد می‌کند (البلاذری، بی تا: ۳۰۰/۷). دیکسون «بیضان» را همان گروه اجتماعی و اقلیت مطرود زطی‌ها می‌خواند که در نزارهای بصره یا در طفوف جنوب عراق می‌زیستند (دیکسون ۱۳۸۱: ۲۰۷)، اما منابع از چگونگی پیوستن «بیضان» بدین جنبش، اطلاعات درخوری به دست نداده‌اند. باری، به‌رغم دیدگاه دیکسون، گمان می‌رود که «بیضان» همان گروه‌های فقیر ایرانی بوده باشند که از هنگامه فتوح نخستین به عربان پیوستند و کنار نهرها و زمین‌های کشاورزی بصره، کار می‌کردند. واژه‌های «حمرا» و «بیضان» بیشتر درباره بردگان و موالی سفیدپوست و ایرانی‌تبار در برابر تیره‌پوستان حبشی، سندی، هندی، غلامان و بردگان سیاه‌پوست به کار می‌رفته است و از این‌رو، کاربرد واژه بیضان درباره موالی و بندگان ایرانی، موجه‌تر می‌نماید.

بلاذری از گروه‌های اجتماعی دیگری یاد می‌کند که در بدنه جنبش جایگاه مؤثری داشتند. او آنان را «اهل الکلاء» می‌نامد. درباره ماهیت اهل الکلاء نیز خبرهایی در کتاب بلاذری در دست نیست، اما با توجه به بازارهای ساحلی فراوان در بصره به همین نام، پیوستگی واژه به محل‌های پهلوی گرفتن کشتی‌ها، قایق‌ها یا مکان نگاه‌داری آنها روشن می‌شود. پس به گمان، اهل الکلاء کسانی بوده‌اند که در کرانه‌ها می‌زیستند و به تخلیه محمولات و بارکشی در کشتی‌ها و قایق‌های تجاری یا نگاه‌بانی کشتی‌ها و قایق‌ها می‌پرداختند (ابن منظور، ۱۹۹۷، ۴۲۴/۵؛ الجاحظ، ۱۴۱۸: ۴۹/۲). اهل الکلاء و بارکش‌ها نیز از اقلیت‌های اجتماعی حاشیه‌نشین و ستم‌دیده کرانه‌های رودخانه‌های بصره و افرادی درجه دوم و سوم و به گمان قوی، بسیاری از آنان از گروه سیاهان، زط‌ها، سندی‌ها و موالی بودند که از زمانی پیش از این در این مکان‌ها ساکن بودند.

«بیضان»، زطها «جت‌ها» و گروه‌هایی از بردگان خانگی که در منازل اشراف بصره و قبیله‌های ساکن این شهر به خدمات خانگی و رُفت و روب سرگرم بودند و اعراب از سر تحقیر آنان را «کساحین» می‌خواندند به ترکیب شورشیان غیر عرب پیوستند و بر گستره دامنه جنبش افزودند. حجاج بن یوسف ثقفی هنگام تهدید اشراف بصره درباره خاموش کردن آتش این جنبش، اشراف و عربان بانفوذ و قبیله‌ها و اخماس بصره را تهدید می‌کرد که می‌بایست بی‌درنگ به سرکوب «کساحین»؛ یعنی جاروکشان، خادمان و بردگان خود می‌پرداختند (البلاذری، بی تا: ۷/ ۳۰۰). او واژه «کساحین» را درباره آنان به کار می‌برد نگاهی که بر پایگاه پست اجتماعی جنبش‌کنندگان و نگرش تحقیرآمیز اشراف عرب به آنان دلالت می‌کرد.

شیرزنجی و رهبری جنبش

با افزایش گروه‌های و اقلیت‌های اجتماعی غیر عرب، فرآیند جنبش به مرحله جدیدی رسید و رهبری و سازمان‌دهی ویژه‌ای یافت. در این زمان برده‌ای سیاه به نام «ریاح»، «ابوریاح» یا «ریاح زنجی» از زنگیان، در جایگاه پیشوای نظامی و سیاسی، جنبش را ظاهرشد و شورشیان و ناراضیان رهبری‌اش را پذیرفتند. منابع بیشتر از او به نام «شیر زنجی» یاد کرده‌اند (البلاذری، بی تا: ۲۹۹/۴؛ نویری، ۱۳۶۴: ۱۷۹/۶؛ ابن خلدون، ۱۴۱۷: ۵۶/۳). «شیر زنجی»، معرب واژگان فارسی «شیر» و «زنگی» منسوب به زنگ و زنگبار به معنای شیر زنگباری است. این لقب بازتابیده در منابع قرون نخست، بر نفوذموالی ایرانی یا ایرانیان ساکن بصره و حمایت و پیروی آنان از جنبش دلالت می‌کند و حضور و ارتباطات آنان را با شیر زنجی روشن می‌کند. این واژه به اندازه‌ای رواج داشت که در زبان و منابع تاریخ‌نگاران بعدی نیز بازتابید و به اندازه‌ای آوازه یافت که منابع تاریخی، اخبار این جنبش را با عنوان حرکت «شیر زنجی» گزارش کرده‌اند، اما دریغ که مورخان عرب و مسلمانان، اطلاعات تاریخی این جنبش را پی نگرفته و روایاتش را چندان گرد نیاورده‌اند! بنابراین، اخبار درباره حضور و ارتباط ایرانیان نیز در این جنبش، به خوبی روشن نیست، اما شهرت اخبار جنبش با عنوان فارسی شیر زنگی یا شیر زنجی و کاربرد آن در متون عربی، از همراهی و هم‌دلی ایرانیان با جنبش حکایت می‌کند. باری،

همراهی گروهی به نام «بیضان» که بلاذری از آنها یاد کرده است، تأکیدی بر دعوی ارتباط بیشتر نیروهای ایرانی آن دوران با جنبش به شمار می‌رود (البلاذری، بی تا: ۳۰۰/۷)

قدرت شیر زنجی در این مرحله از جنبش به اندازه‌ای فزونی گرفت که به گفته بلاذری موفق شد نواحی پیرامون فرات «کوره الفرات» و شهر کوچک «أبله» را بگیرد. فرستادن فرمانده‌ای جنگی به نام کرّار بن مالک سلمی، حاکم و فرمان‌روای حجاج در این منطقه، به سرکوب جنبش نیانجامید؛ زیرا او نه تنها در این زمینه ناتوان بود، بلکه شیر زنجی موفق شد در نبردی سرسختانه، وی را شکست دهد و بگیراند (همان). قدرت ریاچ به اندازه‌ای فزونی گرفت که بر پایه آن توانست به مدعی نیرومند برای انارت، بدل شود. حتی بنابر روایت برخی از منابع، وی ادعاهای بسیار بزرگی مطرح کرد؛ چنان‌که جسورانه خودش را «امیر المؤمنین» خواند. بنابر برخی از روایات، شیر زنجی پس از شکست دادن کرار سلمی، در نامه‌ای که به او نوشت، از خویشان با عنوان امیر المؤمنین یاد کرد (البلاذری، بی تا: ۳۰۰/۷). این ماجرا بر آرزوهای گروه‌های غیر عرب، طبقات محروم و مستضعف جنوب عراق درباره برقراری حکومتی عادلانه دلالت می‌کند. آنان می‌خواستند که بردگان، جاروکشان، زنگیان، زطها و موالی ایرانی در آن حکومت جایگاهی داشته باشند و از سوی دیگر انگیزه‌های جاه‌طلبانه شیر زنجی «ریاح زنگی» را برای استفاده از ظرفیت نیروهای اجتماعی به انگیزه دست‌یابی به قدرت سیاسی خبر می‌دهد (دیکسون، ۱۳۸۱: ۲۰۸). به هر روی، سرگرم شدن حجاج بن یوسف ثقفی به سرکوب شورش عبدالله بن جارود و سربازان شورشی بصره، موجب شد که او نتواند با همه توانی اش به رویارویی با شیر زنجی بپردازد، اما شکست کرار بن مالک سلمی و توسعه گسترش حرکت بردگان و زنگیان، هشدار می‌داد که حجاج درباره ژرفا و گستره این شورش به شمار می‌رفت. او پس از سرکوب حرکت عبدالله بن جارود و سربازان بصره فرصتی یافت که با خاطری آسوده‌تر به سرکوب ناآرامی‌های شورشیان فقیر پیرامون بصره و دیگر نواحی حوزه أبله و کرانه‌های فرات بپردازد. بنابراین، سرکوب حرکت شیر زنجی، دیگر هدف مهم حجاج بن یوسف بود که برای رسیدن به آن، از فرمان‌دهی برجسته به نام حفص بن زیاد بن عمر عتکی فرزند رئیس پلیس

ویژه‌اش در عراق بهره گرفت و او را بدین کار گماشت (البلاذری، بی تا: ۳۰۰/۷؛ ابن الاثیر، ۱۴۱۸: ۴/۱۴۸؛ نویری ۱۳۶۴: ۱۷۹/۶؛ ابن خلدون، ۱۴۱۷: ۳/۵۶). حفص بن زیاد بن عمر عتکی سپاهی کافی، امکانات و تجهیزاتی لازم برای رویارویی با شیر زنجی گرد آورد و بر او و همراهانش یورش برد، اما شورشیان در نبردی سخت سرسختانه در برابرش ایستادند و سپاه حفص بن زیاد شکست خورد. دومین شکست فرماندهان فرستاده برای سرکوب جنبش در عهد حجاج، بدین شیوه صورت پذیرفت و حفص، فرمانده حجاج در این نبرد، کشته شد و «بقیه السیف» سپاه حجاج از معرکه گریختند (همان). پس از این پیروزی، شیر زنجی دوباره خود را در کسوت رهبر و فرمانده‌ای پیروزمند دید که توانسته بود دوبار سپاهیان فرمان‌روای بزرگ عراقین حجاج بن یوسف ثقفی را به سختی شکست دهد و این شکست اوضاع بصره را بسیار آشفته‌تر و مردم بصره و حجاج را نگران‌تر می‌کرد.

فرجام جنبش

توانمندی جنبش‌گران و بازتاب شکست حفص بن زیاد اندازه‌ای بود که حجاج بن یوسف پس از این شکست به سختی نگران و خشمگین شد. او برای جبران این شکست‌ها بر مردم بصره بسیار فشار آورد و به آنان گفت: چنانچه قادر نباشند «کساحین» (جارویشان) و «اهل الکلاء» (باربرهای کرانه‌ها)؛ یعنی زنگیان و بردگان خویش را سرکوب کنند، فرمان‌روا سرسختانه آنان را تبییه خواهد کرد (البلاذری، بی تا: ۳۰۰/۷). حجاج بن یوسف برای رویارویی پایانی با شورشیان از «اخماس» بصره؛ یعنی قبیله‌ها و عشایر نیرومند عرب آن‌جا خواست که برای جنگ با آنان آماده باشند و از این‌رو، سربازگیری گسترده‌ای را در بصره آغاز کرد؛ آن‌گاه با توجه به تجربه پیشین، کرّار بن مالک سلمی را به فرمان‌دهی مردان بصری گماشت. سپاه بصریان برای رویارویی با کساحین، اهل الکلاء، زنگیان و بردگان به رهبری ابوریاح معروف به شیر زنجی، حرکت کردند. منابع درباره چگونگی این رویارویی و ماجرای لشکرکشی اطلاعات بسیاری عرضه نکرده‌اند، اما سپاه حجاج بن یوسف به فرمان‌دهی کرار بن مالک این بار توانست شیر زنجی و شورشیان را به وانهادن ابله و دیگر نواحی

و ساحل‌های پیرامون بصره و عقب نشستن تا صحرای دورق (نزدیک اهواز در جنوب غربی ایران) وادارد. بی‌گمان این عقب‌نشینی به سادگی صورت نگرفته، بلکه سپاهیان حجاج و مردم بصره به سختی در این زمینه کوشیدند.

بنابراین، نخستین مرحله این نبرد به شکست سپاه شورشیان انجامید (همان). نبرد دیگری در مرحله بعدی میان سپاه کرار بن مالک و شیر زنجی در صحرای دورق پا گرفت. رهبر زنگیان و شورشیان در این نبرد به سختی و با دلیری بسیار مقاومت کرد و پس از جنگی بسیار سخت، شیر زنجی و بیشتر همراهانش کشته و برخی از آنان اسیر یا متواری شدند. ماجرای مقاومت آنان در چکامه‌ها و آثار شعرای عرب بازتابیده است (البلاذری، بی تا: ۳۰۱/۷ - ۳۰۲). بنابراین، جنبشی اجتماعی که به رهبری گروهی از اقلیت‌های اجتماعی و گروه‌های قومی حاشیه‌نشین بر اثر فشارهای سخت سیاسی - اقتصادی و معیشتی صورت پذیرفت، پس از تلاش‌های بسیار مردم بصره و فرماندهان نظامی حجاج بن یوسف ثقفی و چندین بار شکست خوردن از آنان و آسیب دیدن بصره از دید اقتصادی، سرکوب شد آرزوهای گروه‌ها و اقوام فرودست غیر عرب برای دست یاب به وضعیتی مطلوب در خون فرو نشست.

تحلیلی از پایگاه اجتماعی جنبش

این جنبش از آغاز گسترش اسلام در قلمروهای ایران کهن تا این زمان، از نخستین جنبش‌های اجتماعی غیر اعراب در تاریخ اسلام به شمار می‌رود که آن را گروه‌های اجتماعی و نژادی گوناگون با جایگاه اجتماعی، اقتصادی و معیشتی یکسان پدید آوردند. حضور نیروهای گوناگون اجتماعی فرودست در این جنبش، بر این دلالت می‌کند که سرچشمه‌ها و بسترهای آن در فرآیند ویژه‌ای پیدا شده و در قالب حرکتی اجتماعی صورت پذیرفته است. بنابراین، جنبش بردگان، سیاهان، محافظان کلاء، جارویشان، باربران و دیگر خدمت‌کاران عربان بصره را پی‌آمد انباشت مشکلات بی‌شمار اجتماعی و معیشتی می‌توان دانست که اقلیت‌های اجتماعی غیر عرب حومه بصره و کرانه‌های فرات، بدانها دچار بودند. پس پاسخ به چگونگی انباشت این ناخرسندی‌های اجتماعی، اقتصادی و معیشتی، بدون شناخت بستر و نوع ترکیب

نیروهای اجتماعی جنبش امکان نمی‌پذیرد. بررسی چگونگی سکونت اجتماعات غیر عرب و استقرارشان در جنوب عراق و کرانه‌های فرات بصره، در فهم شکل‌گیری جنبش اهل الکلاء، کساحین، زنگیان و بردگان آن‌جا بسیار مؤثر است.

پیدایی این جنبش را نتیجه بیش از نیم قرن حضور اجتماعی سیاسی عربان و ظهور و گسترش شهر بصره و پدید آمدن نگرش نیروهای سیاسی - قبیله‌ای اشرافیت عرب درباره اقلیت‌های اجتماعی غیر عرب و رفتارهای سیاسی - اجتماعی و اقتصادی ناعادلانه با آنان می‌توان دانست. بردگان، بندگان و خدمتکاران در سنجش با گروه‌های غیر عرب و اقلیت‌های قومی و نژادی بصره و نواحی جنوب عراق، زندگی بسیار سختی داشتند. آنان تنها زنگیان مهاجر؛ یعنی آفریقاییان و حبشیان نبودند، بلکه قوم‌هایی مرکب از گروه‌های گوناگون بیشتر تیره‌پوستان زطی، سندی، هندی، حبشی و بومیان ایرانی و نبطیان ساکن در نواحی جنوب ایران و عراق بودند. آنان از پیش از ظهور اسلام به شیوه‌های گوناگونی در نواحی بصره و کرانه‌های فرات ساکن شدند و گروه‌های فراوانی از اسیران جنگی شهرهای شرقی ایران نیز در دوره اسلامی پس از گسترش دامنه فتوحات در نواحی جنوب غربی ایران (در حوزه خوزستان، اهواز و جنوب بابل کهن / عراق به‌ویژه دجله و فرات) به آنان پیوسته بودند (البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۲). آنان در سرزمین‌های این مناطق، زمین‌های خشک، شوره‌زارها، نزارها، ساحل‌های رودهای بصره و رودخانه‌های بزرگ دجله و فرات به‌ویژه نزدیکی‌های بصره تا اُبله و واسط (شهری که حجاج بن یوسف ثقفی آن را ساخت) ساکن بودند (ابن‌بشطل، ۱۴۰۶: ۳۰ - ۴۱؛ البغدادی ۱۴۱۲: ۳/۴۲۰-۴۱۹؛ الحموی الرومی، ۱۴۱۶: ۸/۴۳۹، ۷/۴۳۵).

این گروه‌های اجتماعی و اقلیت‌های قومی از زمان هجوم مسلمانان بدان نواحی، در قالب اجتماعات خُرد و افراد درجه دوم و سوم به سرزمین‌های مسلمان‌نشین آمدند و با توجه به شعارهای مسلمانان در فتوح نخستین درباره پذیرش اسلام بر پایه برابری اجتماعی، انتظار داشتند که عضوی از جامعه مسلمانان و هم‌ردیف ز با هم‌کیشان آیین جدیدشان باشند و به همین سبب، از آغاز از ایرانیان بریدند و از نخستین گروه‌های اجتماعی بودند که به به عربان پیوسته بودند و اسلام آوردند. بلاذری در این باره از چند گروه اجتماعی یاد می‌کند که برخی از آنان خدمات نظامی به سپاهان ایرانی عرضه

می کردند و برخی از دیگر گروه‌هایی که جماعت پراکنده‌ای در دل اجتماعات ایرانیان بودند. شماری از سواران نظامی رهبران این گروه‌ها بودند که آنان را «سپاه اسواری» یا «سپاه اسواری» می خواندند. این سپاه که شماری از اعضایش ایرانیان زبده سوار به شمار می رفتند و شماری از دیگر افرادش مزدور و خادم ارتش ایران بودند، از نخستین گروه‌های اجتماعی - نظامی در شوش به شمار می رفتند. آنان داوطلبانه به سپاه اسلام به فرمان‌دهی ابوموسی اشعری پیوستند (البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۱۹). بلاذری هم‌چنین از گروه‌هایی با نام‌های «زط»، «سیابجه» و «اندغاز» یاد می کند. ماهیت واقعی این گروه‌های اجتماعی و نژادی روشن نیست و اطلاعات بسیار اندکی درباره آنان در منابع تاریخی به‌ویژه آثار بلاذری بر جای مانده است. البته وابستگی نژادی و قومی این اقلیت‌های اجتماعی در سرنوشت آنان تأثیر گذار نبود؛ زیرا نه ایرانیان و گروه‌های ایرانی و نه عربان، جایگاه اجتماعی آنان را پاس می داشتند و جز کارهای خدماتی در امور نظامی، نوازندگی و طرب، پیشه‌های پست با مواجب ناچیز برای زنده ماندن، کار دیگری به آنان نمی سپردند. از دید حمزه اصفهانی، استقرار برخی از این اقلیت‌های نژادی همچون زط‌ها و ورود آنان به گروه ایرانیان، از عصر بهرام ساسانی آغاز می شود (حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۵۳-۵۲)، اما پیوستنشان به مسلمانان و تلاششان برای نزدیک شدن به عربان و در آمدنشان به جرگه موالی و خادمان عرب، انتظارات آنان را بر نیاورد؛ یعنی به‌رغم دیدگاه مثبت ابوموسی اشعری درباره آنان و گرفتن تأییداتی از خلیفه عمر در این باره، در آن جامعه تحقیر می شدند. بلاذری می گوید ابوموسی درباره پیوستن کسانی از اسواران وابسته ایرانی به سپاهیان عرب، به عمر نامه نوشت و عمر فرمان داد که با آنان همچون دیگر مسلمانان رفتار کنند. ابوموسی نیز فرمان عمر را اجرا کرد و عطایی برای آنان قرار داد: «ثم فرض لهم في شرف العطاء» (البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۱۹). به گفته بلاذری، آنان به بصره رفتند و در پی این بودند که کدامیک از قبیله‌ها به پیامبر نزدیک‌تر است. آنان نخست به ازد؛ سپس به بنی تمیم پیوستند. پس از پیوستن اسواران به مسلمانان، گروه‌های دیگری با جایگاه اجتماعی پایین به نام‌های «سیابجه» و «زط» و «اندغار»، به این گروه پیوستند و بدین شیوه، نخستین هسته گروه‌های اجتماعی مرکب از اقلیت‌های نژادی و قومی غیر ایرانی و غیر عرب، در جنوب عراق به‌ویژه پیرامون

بصره (نخستین مسکن نظامی مسلمانان) پدید آمد. عربان نخست بر پایه فرمان خلیفه، آنان را پذیرفتند و حتی مکان‌ها و منزل‌هایی برایشان فراهم آوردند؛ چنان‌که آنان به حفر نهرهایی پیرامون بصره و حواشی دجله و فرات پرداختند: «ثم خُط لهم خططهم فنزلوا و حفروا نهرهم» ((البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۰-۴۲۱)). بر اثر پیوستن گروه‌های یاد شده و دیگر جماعت‌های غیر عربیه آنان، شمارشان فزونی گرفت و بنی‌سعد و بنی‌حنظله از بنی‌تمیم برای استفاده از نیروی آنان و خدمت گرفتن از آنان، با یک‌دیگر به منازعه و رقابت پرداختند ((البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۱)). این ماجرا سر آغاز بهره‌کشی عربان از گروه‌ها و اقلیت‌های اجتماعی غیر عرب بصره بود.

عربان اهواز نیز بر گروه‌هایی از «اسواران» و «زُط» چیره شدند و نخست آنان را به بندگی گرفتند، اما پس از مخالفت عمر با این کار، آزادشان کردند تا بر زمین کشاورزی کار کنند و به عربان خراج بپردازند ((البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۳)). قبیله‌های دیگر - بیشتر تمیمیان بصره - با عنوان دارندگان حق ولاء، در این گروه‌ها نفوذ داشتند و آنان را موالی خود می‌شمردند و افزون بر کارهای خدماتی، از آنان در جنگ‌های خراسان بهره می‌گرفتند ((البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۰)). اما پیوستن آنان به طوایف بنی‌تمیم، جایگاهشان را در سطح انتظارشان دگرگون نکرد؛ زیرا عربان بنی‌تمیم و شاخه‌های طوایف بنی‌سعد و بنی‌حنظله، آنانرا نه هم‌پیمانان متحد و هم‌کیش عربان، بلکه وابستگان و عبیdxود به شمار می‌آوردند. از این‌رو، دیدگاه ولاء برای این جماعت‌ها به ولاء بندگی بدل شد. گسترش این نگرش، به تنزل جایگاه این اقلیت‌های اجتماعی از مقام تازه‌مسلمانانی و هم‌پیمانی باعربان به مقام عبید و فرمان‌پذیر انجامید. این تحول بی‌گمان ناخوشنودی‌هایی اجتماعی را از هنگامه فتوحات تا جنگ‌های مسلمانان با یک‌دیگر پس از مرگ عثمان، افزایش داده بود، اما اخبار فراوانی درباره وضع اجتماعی و ارتباط آنان با مسلمانان در دست نیست.

پس از جنگ‌های داخلی مسلمانان و آمدن نمایندگان خلیفه چهارم امام علی بن ابی‌طالب (ع) به بصره، برخی از منابع از این گروه‌ها و ارتباطشان با عثمان بن حنیف انصاری والی و فرمان‌دار علی بن ابی‌طالب (ع) یاد کرده‌اند. عثمان بن حنیف بر اثر سیاست علی بن ابی‌طالب (ع) در توجه یک‌سان به همه مسلمانان و اقلیت‌های اجتماعی

- قومی و دینی، به این گروه‌های اجتماعی (سیاهان، موالی و بندگان) مانند سیابجه و زط، اعتنا می‌کرد و آنان را در جایگاه نیروهای نظامی به کار می‌گرفت. البته افزون بر روش عادلانه علی بن ابی‌طالب و حکامش در برخورد با چنین گروه‌هایی، گرایش‌های خاص مردم بصره به زبیریان و امویان موجب شد که عاملان علی (ع) به جذب این گروه‌های اجتماعی فرودست پردازند و در اداره کارهای نظامی و نگاه‌بانی مقرر حکومت در بصره، از آنان بهره گیرند. عامل علی (ع) حتی نگاه‌بانی ویژه خزائن و بیت المال بصره را به آنان واگذار (مفیده، ۱۳۶۷: ۱۷۱). بلاذری می‌گوید کسی به نام ابو سالمه، رهبری این قوم‌ها را بر عهده گرفته بود. او در برابر اهل جمل به سختی ایستاد و عبدالله بن زبیر جمعی از این گروه را کشت که ابوسالمه زطی نیز از جمله آنان بود ((البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۱؛ مفید، ۱۳۶۷: ۱۷۱؛ الضبی الاسدی، ۱۴۱۳: ۱۲۹-۱۳۴).

پشتیبانی والی علی بن ابی‌طالب (ع) از این گروه‌های اجتماعی و برکشیدن آنان و اعتماد به آنان در واگذاری پیشه‌های اداری - نظامی دربار والی بصره به آنان، موجب خرسندی و خشنودی آنان و فداکاریشان در برابر سپاه جمل شد. بی‌گمان، پس از شکست سپاه جمل در دوره حکومت علی بن ابی‌طالب (ع) در عراق، با توجه به سلوک معنوی و سیاسی علی (ع) در حمایت از موالی و دیگر گروه‌های قومی غیر عرب در برابر فزون‌خواهی‌های اشراف قبیله‌های عرب، رضایت‌مندی این اقلیت‌های اجتماعی و نژادی را در پی داشته است.

با گسترش فتوحات مسلمانان به مرزهای سند، هند و حواشی جنوبی کرانه‌های عمان و دریای فارس و آفریقا و حبش، گروه‌های دیگری از اسیران تیره‌پوست سندی، هندی، زنگی و حبشی به کرانه‌ها و نواحی جنوب عراق و ایران به‌ویژه بصره منتقل شدند. بنابراین، شمار جوامع قومی و نژادی غیر عرب در این سامان بر اثر زاد و ولد فزونی گرفت؛ چنان‌که بلاذری بنابر روایتی گفته است: معاویه گروهی را از آنان به ساحل‌های شام و انطاکیه برد: «قد کان معاویه نقل من الزاط و السیابجه القدماء الی سواحل الشام و انطاکیه بشراً» (البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۲). گمان می‌رود افزایش موالی و گروه‌های اجتماعی غیر عرب و مشکل مزاحمت‌های محتمل و پیش‌بینی‌پذیر برآمده از افزایش آنان، معاویه را به پراکنده کردنشان واداشته باشد. برخی از منابع از این پس بر

پایه روی داده‌های بعدی مانند انقلاب‌های پس از مرگ معاویه و رقابت‌های عبدالملک با رقیبان سیاسی عربان، از آنان با عنوان‌های گوناگون مانند عبید، موالی، سیاهان، بردگان، زنگیان یا رنج و زط یاد کرده‌اند. بنابراین، گروه‌های گوناگونی از قوم‌های غیر عرب در کرانه‌های بطایح و کلاء بصره گرد آمدند که بیشتر خادمان عربان به شمار می‌رفتند و از دید اجتماعی و اقتصادی و زیستی، سرنوشت و وضع مشترکی داشتند. اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی این گروه‌های قومی با توجه به چیرگی تفکر سیاسی قبیله‌ای و نژادی حاکمان اموی، بی‌سامان‌تر شد. نفوذ و قدرت قبیله‌های عرب و رقابت‌های آنان در برخورداری از حمایت اشراف اموی در جایگاه خلفای اسلام و جانشینان پیامبر، همواره افزایش می‌یافت و امویان از این رقابت‌ها برای تثبیت قدرت خود بهره می‌بردند.

نگرش پادشاهانه امویان به خلافت و گرایش فراوانشان به بهره‌گیری از قوم‌های غیر عرب و تلاش آنان برای افزودن ثروت برآمده از زمین‌ها و مزارع سواد و عراق به‌ویژه زمین‌های حاصل‌خیز جنوب عراق و بطایح و کرانه‌های فرات بصره، با توجه به توسعه این شهر از دید تجاری و زراعی و تصرف «اراضی خالصه»، فرمان‌روایان و عاملان اموی عراق و بصره را به بهره‌کشی از آن گروه‌ها در قالب نیروی انسانی، واداشت و این کار به افزایش رنج‌دیدگی آن گروه‌های اجتماعی و قومی انجامید. گسترش دامنه نیازهای شهر جدید بصره و کرانه‌ها و کلاء (محل آمد و شد کشتی‌های باری) آن (ابن‌منظور، ۱۹۹۷: ۵/۴۲۴) و از سوی دیگر، گرایش به استفاده از زمین‌های حاصل‌خیز بصره، فرات، اُبله، کسکر تا محلی که بعدها حجاج آن را ساخت؛ یعنی واسط و تلاش برای بهره‌گیری از همه زمین‌های بطائح (بطحیه بزرگ و کوچک) که به محل‌های مستعدی برای کسب درآمد زراعی بدل گشته بود (لسترنج، ۱۳۷۷: ۳۱-۲۸؛ البغدادی، ۱۴۱۲: ۱/۲۰۶؛ ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۱۰۹-۱۰۸)، موجب گرایش فراوان عربان به استفاده از توان نیروهای اجتماعی فرودست مذکور شد. اهل کلاء بیش از اینکه عنوان اقلیتی قومی بوده باشد، عنوانی منسوب به مکان و مرتبط با پایگاه اقتصادی و اجتماعی همه گروه‌های قومی کارگر در کرانه‌های فرات و رودخانه‌های بصره بوده است. منابع، اصطلاح کلاء را درباره جای‌های گوناگونی مانند ساحل‌های فرات و رودخانه‌ها به کار

برده و آن را از بازارها و محل‌های معروف بصره نیز دانسته‌اند. این کلاءها محل پهلوی گرفتن قایق‌ها و کشتی‌های باری بصره و بارگیری آنها بودند. همچنین بازار گسترده‌ای پیرامون این کلاءها قرار داشت که بازرگانان کوچک و بزرگ اموال خویش را در آن‌جا عرضه می‌کردند (الجاحظ، ۱۴۱۸: ۴۹/۲). این کلاءها محل تجمع و زندگی بسیاری از بردگان، باربران، سیاهان زنگی و افراد فرودستی بود که در بازارها یا محل‌های حفاظت سُن و قایق‌های باری کار می‌کردند و اشراف بصره، صاحبان کشتی‌های تجاری و بازاریان، از آنان در کارهای روزانه خود بهره می‌بردند.

مسکن بسیاری از اهل کلاء بصره، همین کرانه‌ها و مرداب‌های پیرامونی‌اش بود. آنان در آن‌جا به کارهای تجاری و نگاه‌بانی از کشتی‌ها، بارگیری، تخلیه بارهای تجاری و کشاندن کشتی‌ها و قایق‌ها به ساحل سرگرم بودند. همچنین برای دهقانان، زمین‌داران و اشراف بصره به زراعت در کرانه‌ها، مرداب‌ها و بطایح و پیرامون بصره به‌ویژه کرانه‌های فرات می‌پرداختند. این کرانه‌ها مسکن و زیست‌گاه آنان بود و به همین سبب بلاذری آنان را «اهل الکلاء» نامیده است (البلاذری، بی تا: ۲۹۹/۷). هم بطایح، هم کرانه‌ها و هم کلاء معروف بصره و نواحی حفاظتی کشتی‌های باری و...، به نیروهای انسانی و کاراین اقلیت‌های اجتماعی غیر عرب بسیار نیاز داشتند. عربان خود جز به کارهای سیاسی و نظامی نمی‌پرداختند و از این‌رو، از اقلیت‌های اجتماعی به‌ویژه زُط‌ها، سیابجه، زنگیان، بردگان، سیاه‌پوستان و اسیران جنگی و ایرانیان و نبطی‌های عراق بهره می‌گرفتند. بنابراین، به منظور این بهره‌کشی به رضایت اجتماعی این گروه‌ها و اقلیت‌های جامعه پیرامونی بصره و جنوب عراق، اعتنا نمی‌کردند؛ چنان‌که خواسته‌های نخستین آنان را نادیده می‌گرفتند. آنان برای تأمین معیشت و «قوت لایموت» خویش در کرانه‌های بصره، فرات، طفوف، الآجام، کلاء حوزه فرات و بصره ناگزیر به بارکشی، حمّالی، خارکّنی، بردگی و کشیدن قایق‌های باری به کرانه‌ها و مهار یا نگاه‌بانی از کشتی‌ها و دیگر خدمات و پیشه‌های پست می‌پرداختند. این گروه‌های قومی آرام‌آرام به بردگانی بدل شدند که نمی‌توانستند حتی شکم خود را سیر نگاه دارند. این وضع پس از گسترش فتوحات سخت‌تر شد؛ زیرا گروه پرشماری از اسیران فتح بخارا نیز در این مناطق ساکن شدند (البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۲). به گفته بلاذری، حجاج بن یوسف ثقفی نیز

پس از فتوحات گسترده‌اش در هند، کسان دیگری را از زط‌های سند و هند همراه با فرزندان و خانواده‌ها و گاومیش‌هایشان، در این منطقه جای داد (البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۱). سکونت این گروه‌ها و پدید آمدن چنین اوضاع سخت اجتماعی - اقتصادی و زیستی، موجب شد که گروه‌های یاد شده برای حفظ جان خویش و رسیدن به نیازهای نخستینشان، به ناآرامی‌ها و غارت اموال عربان و ساکنان کرانه‌های فرات بصره دست به شورش و جنبش بزنند.

این کارهای گروه‌های یاد شده با توجه به نافرمانی‌های سیاسی و عقیدتی مردم عراق و وقوع دومین دوره جنگ‌های داخلی مسلمانان پس از مرگ یزید بن معاویه، گسترش یافت. جنبش مختار در کوفه و همراهی موالی با او و انتشار اخبارش در بصره و سراسر عراق و حوزه فرات نیز آتش این ناآرامی و شورش اقلیت‌های اجتماعی غیر عرب، بردگان، موالی، سیاهان و زنگیان کرانه‌های فرات و بصره را دامن زد. افزون بر گروه‌های اجتماعی یاد شده، عربان به ایرانیان و نبطیان ساکن بین النهرین نیز به دیده گروه‌ها و قوم‌های درجه دوم می‌نگریستند و آنان را موالی خویش به شمار می‌آوردند. اینان از دید تبارشناختی، نزد قبیله‌های عرب افرادی فرودست، بیگانه، نااصیل و پست بودند.

جنبش مختار به رغم شکست خوردنش، این راه را به موالی و دیگر قوم‌ها و گروه‌های اجتماعی غیر عرب در عراق و توده‌های محروم اجتماعی نشان داد که همراهی با جنبش‌های سیاسی - اجتماعی راهی برای رهایی‌شان از آن وضعیت ناگوار است. هم‌چنین موالی را به ایستادگی در برابر عربان برانگیخت (الطبری، ۱۴۲۴، ۳ / ۱۱۳۳-۱۱۳۴؛ ابن قتیبه دینوری ۱۴۱۸: ۴ / ۴۰-۴۱) چنان‌که پس از جنبش مختار به رغم چیرگی زیبریان و شکست و انتقام‌جویی سرسختانه آنان از موالی، حضور توده‌های اجتماعی غیر عرب و همراهی آنان با جنبش‌های سیاسی - اجتماعی تا پایان عهد اموی گسترش یافت. اقلیت‌های نژادی دیگر همچون نبطیان، زنگیان، زط‌ها و بردگان، اندکی پس از جنبش مختار بر اثر ناخرسندی‌های اجتماعی و زیستی خویش، در شهرهای گوناگون عراق به‌ویژه بصره و پیرامون آن، به جنبش‌هایی در برابر امویان و فرمان‌روایان و حاکمان آنان دست زدند. بصره جایی بود که بسیاری از این اقلیت‌ها بر

اثر ویژگی‌های جغرافیایی - سیاسی و زیستی - اقتصادی‌اش، در آن‌جا متمرکز بودند. گمان می‌رود این گروه‌های اجتماعی و قومی از اواخر عصر معاویه فعال شده باشند. بنابراین، معاویه گروه‌هایی را از اقوام زط، سیابجه و بردگان ساکن در این نواحی، به انطاکیه، سوریه و کرانه‌های شام منتقل کرد (البلاذری، ۱۴۱۲: ۴۲۲)، اما پس از آشفته‌گی اوضاع سیاسی - اجتماعی امویان پس از مرگ معاویه و آغاز شدن جنگ‌های داخلی مسلمانان، ظرفیت‌ها و خواسته‌های انباشته شده این گروه‌ها را در جنوب عراق و نواحی بصره فعال کرد. این امر به ناآرامی‌ها و جنبش‌هایی انجامید که فرمان‌روایان بصره از مهارش ناتوان بودند. جنبش این گروه‌ها در دوره امارت زبیریان (هم‌زمان با امارت مصعب بن زبیر در بصره) آغاز شد؛ سپس در عهد فرمان‌روایی حجاج بن یوسف والی عبدالملک بن مروان بر عراقین به شکل نگران‌کننده‌ای گسترش یافت. جنبش این گروه‌های اجتماعی بر اثر حضور برده‌ای زنگی در آن، شورش «شیر زنجی» نامیده شد سازمان یافت و نگرانی عمیقی برای حجاج و امویان پدید آورد. بیشتر کسانی که در این جنبش شرکت کردند، گروه‌های اجتماعی و قومی تحقیر شده فوق‌الذکر بودند که ساکن حومه بصره، کرانه‌های فرات، شوره زارها و نیزارهای پیرامونش بودند. باربران، خادمان، بردگان، جاروکشان و موالی و بندگان سیاه و سفید اشراف و امیران عرب که از سر تحقیر آنان را «کساحین و اهل الکلاء» و گاهی «بیضان» می‌نامیدند، اینان که پایگاه اجتماعی - اقتصادی و دردها و مشکلات مشترکی داشتند با استفاده از آشفته‌گی‌های سیاسی مدعیان قدرت و تصادمات آنان در عراق، مطالبات انباشته اجتماعی و اقتصادی خود را در حرکت بر ضد عربان حاکم و قبیله‌ها و اشراف بصره طرح کردند.

نتیجه

افزون بر ترکیب اجتماعی گوناگونان عراق پیش از اسلام، پس از لشکرکشی عربان مسلمان به قلمروهای گسترده ساسانیان، تنوع و ترکیب اجتماعی‌این ناحیه گسترده‌تر شد. نبطیان بابل، ایرانیان، عربان مهاجر جنوب یمن که از قدیم در این نواحی ساکن بودند و عربان مهاجم شمال و جنوب (مهاجر و انصار) و گروه‌های اجتماعی و اقلیت‌های نژادی غیر عرب (ایرانی و نبطی، سیاهان آفریقایی و حبشی، هندی و سندی،

زط و سیابجه، بردگان) و بندگان سفید و اسیران جنگی و دیگر بومیان نواحی جنوب ایران و عراق، در این منطقه جای گرفتند. افزون بر تنوع آرای سیاسی، عقیدتی و فکری مردمان این منطقه که ریشه‌های بسیار کهنی داشت، این تغییر ترکیب جمعیتی، عراق را به مشکل‌آفرین‌ترین ایالت مسلمان‌نشین سده نخست به‌ویژه در عهد خلافت امویان بدل کرد و جنبش‌های فراوان سیاسی، عقیدتی و اجتماعی را در پی داشت. بررسی جنبش سیاهان، بردگان زنگی و زط‌ها با هم‌کاری موالی عراق که ناقد ایدئولوژی و دیدگاه سیاسی بود، با استناد به پی‌آمدهای بعدی‌اش در حوزه‌های اجتماعی (اقلیت‌های اجتماعی غیر عرب و موالی) بسیار مهم می‌نماید.

بر پایه بررسی و شناخت جغرافیای سیاسی، محیط زیستی، وجوه اجتماعی، سبک زندگی اقتصادی و اجتماعی گروه‌های نژادی ساکن جنوب عراق و حومه بصره، روشن شد که خاستگاه جنبش اقلیت‌های محروم اجتماعی و نژادی غیرعرب، بردگان، زنگیان و موالی، همین محیط بوده و ناخرسندی‌های اجتماعی - زیستی این اقلیت‌های محروم اجتماعی ناگهان آشکار شده و گروه‌های مستضعف هم‌سو و ناراضی (زط‌ها، زنگی‌ها، بردگان، اسیران جنگی و دیگر توده‌های قومی) را به جنبش واداشته است. بلاذری از این گروه‌ها با عنوان‌های «کساحین» و «اهل الکلاء» و «بیضیان» یاد می‌کند. اینان گروه‌هایی اجتماعی بودند که در وضع بدی (در مرداب‌ها، بطائح و کرانه‌های فرات و بصره) می‌زیستند. ناتوانی در تأمین خوراک و غذای روزانه و نابرخورداری از کم‌ترین امکانات زندگی و بسیاری از دیگر مشکلات، آنان را به یک‌دیگر پیوست؛ چنان‌که با هم‌گرایی در ایجاد شورش و جنبشی اجتماعی به انگیزه برآوردن نیازهای خود مشارکت کردند. بنابراین، انگیزه حرکت اجتماعی گروه‌های یاد شده، جنبش ستم‌دیدگان و گروه‌های محروم اجتماعی بر ضد ستم‌گران و اشراف اموی و عرب به شمار می‌رود که قدرت سیاسی و چیرگی اجتماعی اشراف و قبیله‌های عرب را عامل بدبختی، فقر و سرنوشت شوم خود می‌دانستند و برای رهایی از آن وضع بد، با یک‌دیگر متحد شدند. این جنبش در هنگامه جنگ‌های داخلی مسلمانان پس از مرگ یزید بن معاویه و رویارویی‌های شیعیان، زبیریان و امویان در روزگار پایانی امارت مصعب بن زبیر، در جنوب عراق و کرانه‌های فرات بصره آغاز و تا سال ۷۱ الی ۷۵

هجری دنبال شد و بر اثر درگیری‌های عربان در نبردهای سیاسی و عقیدتی برای دست‌یابی به خلافت، آرام‌آرام گسترش یافت؛ چنان‌که قالبی سازمان‌یافته و منسجم به خود گرفت و تلاش‌های مردم بصره و حکام و فرمان‌روایان شهر و کشور برای سرکوبی‌اش، ناکام ماند.

جنبش‌کنندگان قلمرو گسترده‌ای را از سواحل بصره، بازارهای ساحلی، کلاء، ابله، نیزارها، بیابان‌ها و نواحی گسترده میان بصره تا اهواز (جنوب غربی ایران) به دست گرفتند و بر گرد رهبری زنگی به نام «شیر زنجی» یا «شیر زنگی» گرد آمدند و به اندازه‌ای قدرت یافتند که دو بار سپاهیان حجاج بن یوسف فرمان‌روای مقتدر عبدالملک بن مروان را شکست دادند و شیر زنگی خود را «امیر المؤمنین» خواند. پیروزی‌ها شیرزنجی و گسترش دامنه جنبش، تصرف اموال، غارت بازارها، مزارع و باغ‌های مردم بصره و جنوب عراق و بی‌سامانی‌های برآمده از این حرکت‌ها موجب شد که حجاج بن یوسف امیر عراقین با ساز و برگ فراوانی با هم‌کاری قبیله‌های بصره، به سرکوب جنبشیان بپردازد (۷۵ ق). او در این زمینه کام‌یاب شد. جنبش‌های اجتماعی و سیاسی اقلیت‌های قومی و نژادی این ناحیه در آغاز عهد عباسیان؛ سپس عهد مأمون و معتصم و پیدایی جنبش نیرومند اجتماعی - سیاسی زنگیان به رهبری «صاحب زنج» (دویست سال بعد از این) که خصلتی سیاسی و ایدئولوژیک داشت و بنیاد و ارکان خلافت عباسیان را به لرزه در آورد، از پی‌آمدهای جنبش کساحین و اهل الکلاء عراق و بصره در عهد امویان بود.

کتابنامه

۱. ابن الطقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۹۹۹ م)، *الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة*، تحقیق ممدوح حسن محمد، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية.
۲. ابن العبري، گرگوریوس بن اهرن (۱۳۷۷)، *مختصر تاریخ الدول*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات علمی - فرهنگی.
۳. ابن اعثم الکوفی، محمد بن احمد (۱۴۰۶ ق)، *الفتوح*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۴. ابن الاثیر الجزری، ابن الحسن علی بن ابی الکرام محمد بن محمد (۱۴۱۷ ق)، *الکامل فی التاریخ*، مراجعه و تصحیح یوسف الدقاقه، منشورات محمد علی بیضون، چاپ سوم، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۵. ابن بحشل، اسلم بن سهل واسطی (۱۴۰۶ ق)، *تاریخ و اسط*، تحقیق کوریس عواد، بیروت، عالم الکتب.
۶. ابن خلدون، عبدالرحمان ولی الدین (۱۴۱۷ ق)، *تاریخ العبر*، تحشیه و مراجعه خلیل شعاده و سهیل زکار، چاپ سوم، بیروت، دارالفکر.
۷. ابن رسته، احمد بن عمر (۱۳۶۵)، *الاعلاق النفیسه*، ترجمه و تعلیق دکتر حسین قره چانلو، تهران، امیر کبیر.
۸. ابن منظور، جمال الدین محمد (۱۹۹۷ م)، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر.
۹. بی‌نا (۱۳۶۲)، *حدود العالم من الشرق الى المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، انتشارات طهوری.
۱۰. الاسدی، سیف عمر الضبی، الفتنة و وقعة الجمل (۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م)، جمع و تصنیف *أحمد راتب عرموش*، چاپ هفتم، بیروت - لبنان، دارالنفائس.
۱۱. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۶۸)، *مسالك و الممالك*، باهتمام ایرج افشار، چاپ سوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۲. البروسی، محمد بن علی (۲۰۰۸ م)، / وضع المسالك الى معرفة البلد / ن، تحقیق المهدی عبد الرواضیه، چاپ سوم، بیروت - لبنان دار الغرب الاسلامی.
۱۳. البغدادی، صفی الدین عبد المؤمن بن عبد الحق (۱۴۱۲ ق)، / المرصد / لاطلاع، تحقیق و تعلیق علی محمد الجبای، بیروت، دار الجیل.
۱۴. البلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۴۱۲ ق)، / البلد / ن و فتوحها و / حکامها، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دار الفکر.
۱۵. البلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (بی تا)، / الانساب / الاشراف، تحقیق و مقدمه سهیل زکار، ریاض، دار الفکره الطباعة و النشر.
۱۶. البلخی، ابی زید احمد بن سهیل البلخی (۱۴۱۷ ق)، کتاب البدء و التاریخ، تحشیه خلیل عمران المنصور، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۱۷. پتروشفسکی، ای، پ؛ و، ی، آبلانف (۲۵۳۶ ش)، سه مقاله درباره بردگی، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۱۸. الجاحظ، ابن عثمان عمرو بن بحر (۱۴۱۸ ق)، کتاب البخلاء، ضبط و شرح و تصحیح احمد العوامری بک، علی الجارم بک، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۹. جر، خلیل (۱۳۶۷)، فرهنگ لاروس، ترجمه حمید طیبیان، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
۲۰. جوده، جمال (۱۳۸۲)، / وضع اجتماعي - اقتصادي موالی در صدر اسلام، ترجمه مصطفی جباری و مسلم زمانی، تهران، نشر نی.
۲۱. الحاج حسن، حسین (۱۴۱۴ ق)، حضارة العرب فی العصر الاموی، بیروت - لبنان المؤسسة الجامعیة الدراسات و النشر و التوزیع.
۲۲. حموی، شهاب الدین ابن عبدالله یاقوت، (بی تا)، معجم البلد / ن، مقدمه محمد عبدالرحمان المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۳. — (۱۳۶۲)، مشترک، ترجمه: محمد پروین گنابادی، تهران، امیر کبیر.
۲۴. خضری بگ، الشیخ محمد (بی تا)، الدولة الامویة، تحقیق محمد العثماني، بیروت، شركة دار الارقم بن ابی الأرقم.

۲۵. دیکسون، عبدالامیر (۱۳۸۱)، *خلافت امویان*، ترجمه گیتی شکری، تهران، انتشارات طهوری.
۲۶. دینوری، ابو حنیفه (۱۳۶۸)، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.
۲۷. دینوری، محمد بن عبدالله بن مسلم بن قتیبه (۱۴۰۷ ق)، *المعارف*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲۸. _____ (۱۴۱۸ ق)، *الامامیه و السیاسة*، تعلیق و تحشیه منشورات محمدعلی بیضون، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲۹. _____ (۱۴۱۸ ق)، *عیون الاخبار*، محمد بن بیضون، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۰. الزاوی، ثابت اسماعیل (۱۹۷۰ م)، *العراق فی العصر الاموی*، چاپ دوم، بغداد، منشورات مکتبه الاندلس.
۳۱. فرای. ر.ن (۱۳۷۲)، *تاریخ ایران کمبریج*، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۳۲. الطبری، محمد بن جریر (۱۴۲۴ ق)، *تاریخ الطبری*، مراجعه و مقدمه نواف الجراح، بیروت - لبنان.
۳۳. العش، یوسف (۱۴۰۵ ق)، *الدولة الامویة*، چاپ دوم، دمشق، دار الفکر.
۳۴. العصفری، خلیفه بن خیاط (۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۳ م)، *تاریخ خلیفه بن خیاط*، تحقیق و مقدمه سهیل زکار، بیروت، دارالفکر.
۳۵. فرامرزی، احمد (۱۳۴۷)، *شورش بردگان*، بکوشش: حسن فرامرزی، انتشارات: ابن سینا تهران.
۳۶. مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (۱۳۶۷)، *نبرد جمل*، ترجمه و تحشیه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.
۳۷. ممتحن، حسین علی (۱۳۶۶)، *نهضت صاحب الزنج*، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۳۸. ممتحن، حسین علی (۱۳۸۱)، *تاریخ سیاسی اسلام در عصر*

- / مویان، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۳۹. مسکویه الرازی، ابو علی (۱۳۶۶ ق / ۱۹۸۷ م)، تجارت / الامم، تحقیق و مقدمه ابوالقاسم امامی، تهران، دار سروش للطباعة و النشر.
۴۰. لسترنج، گی (۱۳۷۷)، جغرافیه تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۴۱. نویری، شهاب‌الدین احمد (۱۳۶۴)، نه‌ایه الارب فی فنون الادب، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۴۲. یعقوبی، احمد بن یعقوب / ابن‌واضع (۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م)، تاریخ / لایعقوبی، تحقیق عبد‌الامیر مهنا، بیروت، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.